

به روایت گل های سوسن

پس گفت: باش

از استخوان پوسیده

از خاک پوک

از خاطر فراموش شده

گل های سوسن روید

رودخانه ای که مریم را به آب های سپید می رساند،

نیل را می شکافت

و از دانه های رطب

معابد خیال بنا می کرد

«این است عیسی بن مریم

که در آمدنش تردید کردید

و از دل هایتان

شاخه های سنگ روید

«شاخه ها را تکان بده مریم، شاخه ها را تکان بده...»

«پناه برده بودم از دروغ

پناه برده بودم از ریا

پناه برده بودم

و در حریری که از صبح پُر بود

شاخه گل نیلوفر به دستم دادند»

چشم ها می گفت

و دهان که بسته بود؛

سلام بر من

روزی که زاده شدم

و روزی که می میرم

و روزی که برانگیخته می شوم

بر گونه های مریم

شکوفه های گیلان روشن شد

و رنج

که از حریر حیا رسته بود

به آسمان پرواز کرد

مریم! مریم!

غمگین مباش

مُشتی آب بردار

جرعه ای بهشت بنوش

مصطفی توفیقی